

تقویت رابطه ایران و اسرائیل در پرتو نقش جمال عبدالناصر

غلامرضا کریمی، حسن آرایش و سید رضا رحیمی عماد

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی

karimimehraj@gmail.com

کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران

arayeshhasan@yahoo.com

کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران

emadrezaz65@gmail.com

چکیده:

با تشکیل اسرائیل موضوع شناسایی آن در صحنه جهانی خصوصاً از سوی کشورهای خاورمیانه مطرح می‌شود. ایران در ابتدا به نحوه شکل‌گیری اسرائیل اعتراض می‌کند، اما بعد از مدتی به شناسایی اسرائیل دست می‌زند. در برقراری این رابطه عوامل چندی دخیل بوده است. یکی از مهمترین عوامل برقراری رابطه بین ایران و اسرائیل شخصیت جمال عبدالناصر بود. جالب این که خود جمال عبدالناصر از مهمترین مخالفان برقراری این رابطه بود. اما جمال عبدالناصر به عنوان پایه‌گذار اندیشه ناصریسم بر ایجاد هویت عربی در منطقه تاکید داشت. قدرت‌یابی اندیشه هویت عربی در منطقه زنگ خطری برای هویت‌های غیر عرب خصوصاً اسرائیل و ایران شد. جمال عبدالناصر با اقدامات و عقاید خود باعث ایجاد نگرانی مشترک بین ایران و اسرائیل شد. این تحقیق در پی آن است که مشخص نماید چگونه جمال عبدالناصر باعث تقویت روابط ایران با اسرائیل شده است؟ نتایج به دست آمده نشان دهنده این مطلب است که جمال عبدالناصر با گرایش‌های فکری و اقدامات عملی خود، باعث ایجاد تهدیدات مشترک برای ایران و اسرائیل شد و از این طریق زمینه‌های تقویت روابط طرفین را فراهم آورد.

واژه‌های کلیدی: ایران، اسرائیل، جمال عبدالناصر، ناصریسم، هویت عربی.

مقدمه

در سال ۱۹۴۸ شاهد شکل‌گیری رژیم جدیدی در منطقه خاورمیانه با عنوان اسرائیل هستیم. با شکل‌گیری این رژیم سلسله‌ای از روابط پیچیده در منطقه آغاز می‌شود. اعراب به علت غصب یک سرزمین عربی توسط صهیونیست‌ها دست به مخالفت علیه آن می‌زنند. در بین دول عرب مصر بیشترین مخالفت خود را با اسرائیل ابراز می‌کند که این مخالفت با روی کار آمدن شخصیت فرمند جمال‌الناصر دو چندان می‌شود. از سوی دیگر ایران به عنوان یک کشور غیر عرب، ابتدا با وجود شرایط حاکم در منطقه از شناسایی اسرائیل سرباز می‌زند. اما در سال ۱۳۲۸، اسرائیل را به صورت دوفاکتو مورد شناسایی قرار می‌دهد.

با شناسایی دوفاکتویی^۱ اسرائیل توسط ایران در ۱۳۲۸، سه دهه رابطه ایران و اسرائیل آغاز می‌شود. این رابطه تحت تاثیر عواملی دچار فراز و نشیب‌هایی می‌شود. در دوران زمامداری دکتر مصدق این رابطه قطع می‌شود. با کودتای ۲۸ مرداد و قدرت‌یابی شاه روابط آغاز و رو به گسترش می‌گذارد. در داخل کشور جامعه دینی مخالفت خود را ابراز می‌کند. در سطح بین‌المللی نیز اعراب بیشترین مخالفت خود را از این رابطه نشان می‌دهند که در صف مقدم آنها جمال عبدالناصر این رسالت را بر عهده گرفته بود. ناصر در مخالفت با اسرائیل بر هویت عربی و مشی ضد استعمار غربی تاکید داشت.

ناصر در شانزده سال زمامداری خود، تاثیرات فراوانی بر منطقه و تحولات بین‌الملل گذاشت. بی‌شک

رابطه ایران و اسرائیل نیز دستخوش شخصیت ناصر قرار گرفته بود. تاثیرات ناصر بر این رابطه را می‌توان به دو صورت گرایش‌های فکری و اقدامات عملی تقسیم نمود. ناصر با عقاید و رفتار خود به طور مستقیم یا غیر مستقیم باعث ایجاد نگرانی مشترک بین اسرائیل و ایران شد. روابط ایران و اسرائیل رو به گسترش نهاد اما در نهایت پیروزی انقلاب اسلامی ایران پایانی بر رابطه ایران و اسرائیل بود.

مساله اصلی این تحقیق نیز بر این تکیه دارد که تاثیر جمال عبدالناصر بر گسترش رابطه ایران و اسرائیل چگونه بوده است؟ مفروض ما از رابطه سه دهه ایران و اسرائیل این است که این رابطه در طی زمان رو به افزایش و گستردگی داشت و دو طرف همکاری‌های متقابلی را در زمینه‌های مختلف اقتصادی، نظامی، امنیتی و تجاری انجام دادند و هر دو کشور در راستای منافع بلوک غرب به مخالفت با شوروی و عناصر آن از جمله جمال عبدالناصر پرداختند. بر پایه این مفروضات، فرضیه پژوهش را مطرح می‌کنیم که جمال عبدالناصر با ایجاد تهدیدات مشترک برای ایران و اسرائیل، زمینه‌های تقویت روابط فیما بین این دو کشور را فراهم آورد.

با مطالعه آثاری که در زمینه رابطه ایران و اسرائیل شکل گرفته می‌توان دریافت که این آثار صرفاً توصیفی از روابط دو جانبه ایران و اسرائیل هستند و به صورتی گذرا به مساله مورد نظر تحقیق پرداخته‌اند. روش تحقیقی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته ترکیبی از روش‌های توصیفی - تحلیلی، تاریخی است. هدف از این تحقیق نیز یافتن پاسخ صحیح به مساله و پر کردن خلأ ادبی موجود در این زمینه است. اهمیت موضوع از این جهت است که با مطالعه دقیق

را در اختیار آنها بگذارد. در پی این توافق آمریکا با نقشه صهیونیست‌ها و به بهانه غرق شدن کشتی اس اس ساکس، علیه آلمان وارد جنگ جهانی اول شد و در پی آن، اعلامیه بافور^۱ توسط انگلستان مطرح شد (میرلوحی، ۱۳۹۰: ۷۹). در سال ۱۹۱۷ وزیر امور خارجه انگلیس آرتور ج. بالفور، اعلامیه بالفور را که مصوبه دولت انگلستان بود را اعلام می‌کند. در این بیانیه خطاب به لرد روچیلد که سرپرستی فدراسیون صهیونیسم را بر عهده داشت آمده است که انگلستان، از تاسیس خانه‌ای ملی برای یهودیان در فلسطین حمایت می‌کند (آشوری، ۱۳۷۶: ۳۲-۳۱). اعلامیه بالفور سرآغاز تلاش در عرصه بین‌المللی برای تاسیس اسرائیل کنونی به شمار می‌رود. با حمایت‌های انگلستان موج مهاجرت یهودیان به سمت اسرائیل گسترش می‌یابد و زمینه‌های درگیری اعراب و یهودیان شکل می‌گیرد.

با روی کار آمدن جنبش نازیسم در ۱۹۳۳، در آلمان موج مهاجرت یهودیان به فلسطین اوج می‌گیرد. دولت انگلستان در ۱۹۳۹، در آستانه جنگ جهانی دوم اعلام می‌کند که تبدیل فلسطین به یک کشور یهودی قسمتی از سیاست بریتانیاست. این اعلامیه موجب گسترش مهاجرت یهودیان به فلسطین شد که متعاقب آن درگیری‌ها بین اعراب و یهودیان ساکن در فلسطین اوج می‌گیرد (علی بابایی، ۱۳۶۹: ۴۶۳). از دیگر زمینه‌های فکری تشکیل اسرائیل اعلامیه بیلتمور^۲ بود. این اعلامیه در سال ۱۹۴۲ در هتل Biltmore در شهر نیویورک توسط رهبران صهیونیستی اعلام شد. بر طبق این اعلامیه تاسیس دولتی به نام اسرائیل به عنوان یک

روابط ایران، اسرائیل و مصر شناختی دقیق‌تر از نحوه روابط سه طرف در گذشته حاصل می‌شود که مسلماً می‌تواند پایه‌ای برای تحقیقات بعدی باشد.

تاریخچه شکل‌گیری اسرائیل

اسرائیل در ۱۹۴۸ در سرزمین فلسطین شکل می‌گیرد. از این‌رو به ناچار باید نگاهی کوتاه به وضعیت و نقش فلسطین در بوجود آمدن اسرائیل انداخت.

فلسطین قبل از جنگ جهانی اول بخشی از امپراطوری عثمانی محسوب می‌شد، اما با شکست عثمانی و تجزیه آن، فلسطین به قیومیت انگلستان درآمد. پس از خاتمه جنگ جهانی اول در ۱۹۱۸ جامعه ملل، فلسطین را به تحت‌الحمایگی انگلستان درآورد و انگلیس متعهد شد که بر پایه شرایط تحت‌الحمایگی فلسطین را نوعی اداره کند که زمینه ایجاد یک دولت مستقل برای فلسطینی‌ها فراهم شود (علی بابایی، ۱۳۶۹: ۴۶۲). چنانچه دیدیم قرار بود انگلستان تحت شرایط قیومیت، زمینه‌های استقلال فلسطین را فراهم آورد، اما این اتفاق هرگز رخ نداد. انگلستان برخلاف وعده خود نه تنها استقلال فلسطین را به ارمغان نیاورد، بلکه زمینه‌گذار اشغال آن توسط صهیونیست‌ها شد. اما اولین تلاش‌های صهیونیست‌ها برای تشکیل سرزمین مستقل یهودی را می‌توان در طول جنگ جهانی اول مشاهده نمود.

در جنگ جهانی اول آلمان قدرتی برتر نسبت به انگلستان داشت از این‌رو انگلستان به فکر برقراری صلح بود ولی یهودیان صهیونیست پیشنهادی به انگلستان ارائه می‌دهند. بر طبق این پیشنهاد آنها قول می‌دهند تا آمریکا را در راستای کمک به انگلستان وارد عرصه جنگ کنند و در عوض انگلستان فلسطین

۱ - Balfour Declaration

۲ - Biltmore Declaration

هدف مشترک المنافع یهودی اعلام شد (آسروف، ۲۰۰۹).

از دیگر مسائلی که باعث تسریع در شکل‌گیری اسرائیل شد می‌توان به مطرح شدن هولوکاست^۱ از سوی صهیونیست‌ها اشاره کرد.

در پایان جنگ جهانی دوم ۶۲ میلیون انسان کشته می‌شوند و در میان آنها تنها یهودیان ادعای حق و غرامت می‌کنند. صهیونیست‌ها برای رسیدن به اهداف خود مساله هولوکاست را مطرح می‌کنند. بر مبنای هولوکاست ادعا می‌شود که در حدود ۶ میلیون یهودی توسط نازی‌ها در کوره‌های آدم سوزی نسل‌کشی شده‌اند. ماجرای هولوکاست را نخستین بار فردی به نامالی ویزل، مطرح می‌کند. اما مهمترین خواسته صهیونیست‌ها تشکیل سرزمینی مستقل در بیت‌المقدس به نام اسرائیل بود (موسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی-علمی ندا، ۱۳۸۹: ۱۷-۱۶).

با توجه به مطالب بالا زمینه‌های تشکیل اسرائیل فراهم شده بود. مهاجرت یهودیان رو به گسترش بود، اما اعراب منطقه از این امر ناراضی بودند که این امر درگیری اعراب و یهودیان را سبب شده بود. انگلستان برای حل این مشکل و کسب مشروعیت قانونی برای صهیونیست‌ها، درگیری اعراب و یهودیان را به سازمان ملل ارجاع و طی طرحی خواستار اعطای استقلال به اسرائیل شد.

با نفوذ و فشار انگلستان بر سازمان ملل طرح تقسیم فلسطین مطرح می‌شود. انگلستان در دوم آوریل ۱۹۴۷ طی نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل متحد خواستار رسیدگی به این موضوع می‌شود (دهقانی،

۱۳۹۰: ۴۱). در ۱۹۴۷، کمیسیون ویژه مساله فلسطین در سازمان ملل شکل می‌گیرد. این کمیسیون، که کمیسیون بازجویی نام گرفته بود موضوع فلسطین و اسرائیل را مورد بررسی قرار داد. بعد از یک ماه چانه زنی اعضای این کمیسیون به دو دسته تقسیم شدند. اکثریت اعضا با طرح تقسیم فلسطین موافق بودند ولی اقلیت مخالف، این عمل را عادلانه و عملی نمی‌دانستند (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۸۱). گروه اقلیت که ایران نیز جزء آن بود گرچه با طرح تقسیم مخالف بود ولی به جای آن طرح تشکیل یک دولت فدرال از دو سرزمین یهود و عرب که بیت المقدس پایتخت آن می‌شد را ارائه نمودند (دهقانی، ۱۳۹۰: ۴۲). اما اعراب منطقه با هر دو طرح مخالف بودند و طرح اعلام استقلال فلسطین را مطرح کردند.

سرانجام در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، طرح تقسیم فلسطین به دو دولت مستقل عرب و یهود با اکثریت ۲۳ رای موافق، ۱۳ رای مخالف و ده رای ممتنع تصویب شد. بر طبق این قطعنامه قیومیت انگلستان در فلسطین به پایان رسید. یهودی‌ها سریعاً اقدامات خود را در جهت ایجاد یک دولت مستقل به نام اسرائیل آغاز کردند و در سال ۱۹۴۸ رسماً تاسیس دولت اسرائیل را اعلان نمودند (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۸۳-۸۲).

واکنش‌ها به شکل‌گیری اسرائیل

با اعلام موجودیت اسرائیل با حمایت دولت‌های استعماری در سال ۱۹۴۸ واکنش‌ها در سطح بین‌المللی و مخصوصاً منطقه خاورمیانه قابل توجه بود. ترکیه اولین کشوری در منطقه خاورمیانه بود که در سپتامبر ۱۹۴۹ اسرائیل را به رسمیت شناخت (آبادی، ۲۰۱۰) اعراب از همان ابتدا در کمیسیون بازجویی با تشکیل

خود را نسبت به خروج ایران از همبستگی عربی و اسلامی و شناسایی صهیونیسم دست پرورده استعمار ابراز داشتند (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۳۵۰-۳۴۹). نصرالله انتظام در خصوص سرسختی اعراب عنوان می‌کند که: رویه سخت اعراب و اینکه نخواستند به هیچ نصیحتی گوش کنند در پیشرفت منظور یهود موثر واقع شد. اعراب در قبال مساله فلسطین به قدری سوء سیاست نشان دادند که دو دولت آمریکا و شوروی را که همیشه در جدال با هم بودند بر سر طرح تقسیم فلسطین متحد ساختند (نورالدین کیا، ۱۳۷۷: ۱۵۵-۱۵۴).

نخستین موضع گیری ایران در قبال اسرائیل را می‌توان در کمیسیون بازجویی مشاهده کرد. در این کمیسیون ایران با طرح تقسیم فلسطین مخالف بود و از تشکیل یک دولت ائتلافی عربی-یهودی دفاع کرد. اما جراید عرب هر دو پیشنهاد را محکوم می‌کنند (پندار، ۱۳۸۸: ۳۳۳). صدور قطعنامه تقسیم با تظاهرات و اجتماعات مردم ایران همراه گردید. اما رویه دولت از ملت در ایران جدا از هم بود. با وجود مخالفت نیروهای مذهبی و اکثریت مردم در داخل اما شاه زمینه‌های شناسایی اسرائیل را فراهم نمود.

در آغاز به کار اسرائیل، ایران در وضع دشواری در خصوص برقراری ارتباط با دولت یهودی قرار گرفت. شاه از این مساله آگاه بود که برقراری رابطه با یک دولت طرفدار غرب در خاورمیانه می‌تواند امنیت ایران را در مقابل کشورهای عرب منطقه که رقبای سنتی ایران در منطقه بودند بهبود بخشد. اما از طرفی هم، شاه می‌دانست که شناسایی علنی و رسمی اسرائیل خشم اعراب را به دنبال دارد. از این رو با زیرکی بسیار برای سه دهه به طور مخفیانه با اسرائیل رابطه برقرار نمود (پارسی، ۲۰۰۷: ۲۱).

اسرائیل مخالف بودند. در این کمیسیون نمایندگان دول عرب به نشانه اعتراض از تالار مجلس خارج شدند. در ۱۴ مه ۱۹۴۸ اسرائیل خود را یک کشور مستقل اعلام کرد و متعاقب آن جنگ اول اعراب و اسرائیل یک روز بعد از آن آغاز شد (تورنتون، ۲۰۰۹). در پی شکل‌گیری اسرائیل میان اعراب و اسرائیل سه جنگ در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ شکل می‌گیرد.

مصر نیز به مانند سایر کشورهای عربی منطقه در کمیسیون بازجویی از فلسطین حمایت و با طرح تقسیم فلسطین و یا هر طرح دیگری که باعث از بین رفتن حقوق فلسطینیان شود مخالفت می‌کند و هم‌صدا با عراق خواستار اجرایی شدن طرح پایان قیومیت انگلستان بر فلسطین و اعلام استقلال فلسطین می‌شود (دهقانی، ۱۳۹۰: ۴۱). با موفقیت کودتای افسران آزاد به رهبری جمال عبدالناصر و محمد نجیب در مصر و برکناری ملک فاروق و اعلام جمهوری، مصر وارد عرصه جدیدی می‌شود. جمال عبدالناصر از همان ابتدا با داشتن افکار ضد غربی و ناسیونالیستی مخالف اسرائیل و شناسایی آن بود. و شناسایی اسرائیل توسط ایران را محکوم می‌کرد.

علاوه بر این حوادث و اقدامات از سوی کشورهای عربی، می‌توان از اقدام دبیر کل وقت جامعه عرب^۱ یاد نمود که با سران و مسئولان سیاسی دول عربی تماس گرفته و آنها را تشویق کرد تا سیاست مشترک شدیدی علیه شاه و ایران اتخاذ کنند. برخی محافل سیاسی، علمی و فرهنگی نیز در حمله و اعتراض به شاه ناصر را همراهی کردند. جمعیت امامان مساجد، جمهوری متحده عرب نیز کمال تاسف

از ریاست جمهوری برکنار و جمال عبدالناصر صاحب قدرت شد (پندار، ۱۳۸۸ : ۳۳۳). جمال عبدالناصر با به دست گرفتن کامل قدرت در ۱۹۵۴، اقداماتی را در عرصه بین‌المللی و منطقه انجام داد. این اقدامات باعث نگرانی ایران و اسرائیل در منطقه شد. ایران و اسرائیل ناصر را به عنوان دشمن مشترک معرفی کردند و به همکاری با هم روی آوردند. تأثیرات ناصر را که از روحیه او سرچشمه می‌گرفت می‌توان به دو دسته، گرایش‌های فکری و اقدامات عملی تقسیم کرد.

گرایش‌های فکری ناصر

"مصر در وضعی مایوس کننده به سر می‌برد. چه کسی می‌تواند در برابر امپریالیست‌ها قد علم کند؟ غرور کجاست؟ میهن پرستی کجاست؟" این بخشی از نامه جمال عبدالناصر در سن هفده سالگی به یکی از دوستان است. این نخستین باری بود که ناصر از غرور به عنوان تکیه گاه افکار ناسیونالیستی خود سخن می‌گفت، اما مسلماً آخرین بار آن نبود. چرا که پس از تکیه زدن بر سریر فرمانروایی مصر در همه نطق‌ها و مصاحبه‌هایش غرور را اصل اولیه ناسیونالیسم مصری و عربی معرفی می‌کرد (ناتینگ، ۱۳۵۳ : ۱۱).

با توجه به مطالب فوق، یکی از مهمترین گرایش‌های فکری ناصر تاکید بر هویت عربی و احیای آن بود. مقصود ناصر از ناسیونالیسم نیز، ناسیونالیسم عربی است. از دیدگاه ناصر اعراب هویت واحد خود را فراموش کرده‌اند و تبدیل به ملت‌های جدا از هم شده‌اند. احیای وحدت اعراب یکی از خواسته‌های ناصر بود. ناصر در پی آن بود که خود را رهبر جهان عرب معرفی کند. وی با طرح ایده ناصریسم که بر هویت عربی رادیکال تاکید داشت، به مخالفت با هویت‌های غیر عرب پرداخت. از سویی

با تاسیس دولت اسرائیل در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۷، و پس از حادثه تیر اندازی به محمدرضا شاه پهلوی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که منجر به تقویت دربار شد، بخشی از جناح‌های دولتی به تایید رژیم اسرائیل اظهار تمایل کردند و از نظر فرهنگی نیز گفته شد که یهود دشمن تاریخی ایران نیست، بلکه به عکس دشمن اصلی ایران اعراب هستند که پس از حمله به ایران، ایرانیان را عجم خواندند و از هیچ ستمی به ایران ابا نکردند (امین، ۱۳۸۳ : ۶۸). اما در اسفند ۱۳۲۸ زمانی که محمد ساعد مراغه‌ای، نخست وزیر وقت ایران، اسرائیل را به صورت دو فاکتو به رسمیت شناخت و در بیت المقدس سرکنسولگری گشود به یکباره مناسبات ایران با جهان عرب تیره شد. با اعلام این شناسایی ایران به اسرائیل نزدیک و از اعراب جدا می‌شود.

ظهور جمال عبدالناصر

یکی از مهمترین شخصیت‌های سیاسی در تاریخ اعراب که تلاش گسترده‌ای در راه مبارزه با استعمار و امپریالیسم و وحدت اعراب کرد و اعراب از او به عنوان نماد حیثیت و آزادی خود یاد می‌کنند جمال عبدالناصر است. سیاست‌های ملی‌گرایانه و ضد استعماری او در جهان عرب به ناصریسم شهرت دارد. ملی‌گرایی عربی و سوسیالیسم عربی را می‌توان از مهمترین اصول اندیشه ناصریسم بیان کرد.

در ۱۳۳۱/۱۹۵۲، حکومت سلطنتی در مصر ساقط و جمهوری اعلام شد. در ۲۸ ژوئن ۱۹۵۳/۷ تیر ۱۳۳۲، شورای انقلاب مصر، انحلال شورای سلطنتی و انقراض سلسله سلطنتی مصر را اعلام کرد. محمد نجیب به عنوان اولین رئیس جمهور مصر اعلام شد، اما این ریاست دیری نپایید و وی در ۱۴ نوامبر ۱۹۵۳

محافظة کار عربی و غیر عربی را مورد تهدید خود قرار داد (چوبین و زابین، ۱۹۷۴: ۱۴). با وقوع کودتایی در سوریه در ۱۳۴۰، توسط گروهی از افسران سوری، سوریه از جمهوری عربی متحده کنار می‌کشد. در ۱۳۴۱، نیروهای مسلح یمن به فرماندهی سرهنگ عبدالله سلال، امام بدر پادشاه یمن را از سلطنت خلع و اعلام جمهوری می‌کند. سلال بی درنگ از مصر خواستار کمک می‌شود. جمال عبدالناصر گمان می‌کرد که یمن می‌تواند جای سوریه را بگیرد و بدین وسیله جمهوری عربی متحده را دوباره زنده کند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۳۷۹). با این تصور ناصر حمایت-هایش را از ناسیونالیست‌های عدن به صورت ارسال اسلحه و مواد منفجره افزایش داد (ناتینگ، ۱۳۵۳: ۳۷۹).

از دیگر اقدامات ناصر ملی کردن کانال سوئز بود که تاثیر فراوانی بر منطقه داشت. جمال عبدالناصر، در چهارمین سالگرد انقلاب مصر در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ / ۴ مرداد ۱۳۳۵، کانال سوئز را ملی اعلام کرد و خاورمیانه را دچار بحران بزرگی کرد. به دنبال ملی شدن کانال سوئز، اسرائیل با همکاری انگلستان و فرانسه در ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ / ۷ آبان ۱۳۳۵، به مصر حمله و طی پنج روز شبه جزیره سینا را تصرف می‌کنند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۲۴۵-۲۴۳). با بسته شدن کانال سوئز، شوروی در حمایت از اقدام ناصر، صدور نفت به اسرائیل را متوقف کرد.

جنگ ۱۹۴۸ اعراب با اسرائیل، جمال عبدالناصر را متقاعد ساخته بود که تنها با اتحاد است که اعراب می‌توانند استقلال خود را باز یابند. پس از جنگ سوئز در ۱۹۵۶، جمال عبدالناصر به صورت قهرمان همه ناسیونالیست‌های اعراب از آتلانتیک گرفته تا اقیانوس هند درآمد. اما مهمترین اقدامات عملی ناصر را

دیگر، ناصر دارای گرایش‌های چپ گرایانه بود. وی یکی از مخالفان سرسخت اسرائیل و کشورهای استعمارگر غربی بود. بدین‌سان ناصر دارای گرایش‌های ضد غربی بود. گرچه وی بعدها عضو تشکیلات غیر متعهدا شد، ولی دلایلی از جمله خرید تسلیحات از شوروی و ملاقات با سران آن وجود دارد که نشان می‌دهند ناصر در مقابل غرب بیشتر به شرق متمایل بوده است.

اقدامات عملی ناصر

در گرایش‌های فکری ناصر شاهد این بودیم که دو رویکرد در اندیشه ناصر موج می‌زد. یکی تاکید بر هویت عربی و دیگری گرایش‌های ضد غربی و گرایش به شوروی بود. در این قسمت سعی بر آن است تا نمودهای عملی این گرایش‌های فکری نشان داده شود. ناصر با تاکید بر هویت عربی در قالب اندیشه ناصریسم اقداماتی را در سطح منطقه انجام داد. از جمله مهمترین اقدامات ناصر می‌توان به تشکیل جمهوری متحده عربی^۱، ملی کردن کانال سوئز و دخالت‌های منطقه‌ای اشاره نمود. با اقدامات ناصر در راستای تاکید بر عرب‌گرایی، بین سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۷۱ لغت مصر از نام رسمی کشور برداشته شد و به جای آن از جمهوری متحده عربی استفاده شد و در پی آن پرچم این کشور نیز تغییر کرد (درایس‌دل، ۱۳۶۹: ۲۴۲). در فوریه ۱۹۵۸ / ۱۱ بهمن ۱۳۳۵، بین مصر و سوریه، وحدت ایجاد شد و مرزهای سیاسی دو کشور را برهم زدند و تاسیس واحد سیاسی جدیدی را با عنوان جمهوری عربی متحده اعلام کردند. این جمهوری کشورهای

می‌توان در دخالت‌های منطقه‌ای او مشاهده نمود. وی با تحریک اعراب سعی در برهم زدن توازن منطقه‌ای به نفع خود بود.

از آخرین تلاش‌های ناصر برای ایجاد وحدت در بین اعراب در ۱۳۴۶ بود. در اردیبهشت ۱۳۴۶ در پی آشکار شدن رابطه نفتی ایران و اسرائیل، ناصر بار دیگر از دولت‌های عربی خواست که به گفته‌هایش گردن نهند. او این رسوایی نفتی را بهانه کرد و از همکاری دیپلماتیک میان دولت‌های سلطنتی عربی، ایران و تونس تحت لوای سازمان کنفرانس اسلامی^۱ به شدت انتقاد کرد. از دیدگاه ناصر این کنفرانس که آن را اسلامی می‌نامیدند، یک نقشه صهیونیستی بود. عبدالناصر، به دنبال امپریالیستی خواندن کنفرانس اسلامی، بندر عقبه را بست و از اردن و عربستان خواست تا به آگاهی ایران برسانند که دیگر نفتی از بندر عقبه به اسرائیل نخواهد رفت و شاه حسین و سعودی‌ها تحت تاثیر جو ایجاد شده از اقدامات ناصر حمایت کردند (چوبین و زابین، ۱۹۷۴: ۱۶۰ تا ۱۶۱).

جمال عبدالناصر، اتحادیه عرب^۲ را زیر فشار قرار می‌دهد و آن را وسیله‌ای برای پیشبرد سیاست‌های خود در خلیج فارس قرار می‌دهد. جمال عبدالناصر از شیخ‌نشین‌های بحرین، قطر، ابوظبی، شارجه و عمان می‌خواهد در راه آرمان‌های مشترک ملت عرب و رفاه عمومی منطقه با جمهوری متحده عربی همکاری کنند. در ۲۳ مرداد ۱۳۴۲، اتحادیه عرب زیر فشار اقدامات جمال عبدالناصر، نام خلیج فارس را به خلیج عربی تغییر داد و این نام معجول در برنامه‌های درسی کلیه کشورهای عضو اتحادیه عرب و مکاتبات رسمی به

کار گرفته شد. از طرف دیگر استان خوزستان را نیز عربستان نامیدند و آن را جزو خاک اعراب اعلام کردند که توسط رضا شاه از چنگ اعراب خارج شد. در ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۴، نیز کنفرانس حقوقدانان عرب خوزستان را جزو لاینفک میهن عربی اعلام کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۳۵۰-۳۴۹). از دیگر وقایعی که مصر تحت رهبری جمال عبدالناصر، در آن نقش فعال داشته، تشکیل سازمان آزادی بخش فلسطین^۳ بود (امین، ۱۳۸۳: ۷۱). ناصر در کنار تاکید بر هویت عربی و اندیشه احیای آن، در طول زمان به سوی شوروی گرایش پیدا می‌کند. وی با اقداماتی این مساله را نشان می‌هد.

ریشه‌های گرایش ناصر به شوروی را می‌توان در واکنش به شکل‌گیری پیمان بغداد مورد بررسی قرار داد. در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ کشورهای ترکیه و عراق موافقتنامه دو جانبه‌ای امضا کردند که به پیمان بغداد (سازمان پیمان مرکزی)^۴ معروف شد و هدف آن تضمین دفاع و امنیت منطقه‌ای خاورمیانه اعلام شد (علی بابایی، ۱۳۶۹: ۲۸۴).

انعقاد پیمان بغداد نقش فعال ایران در آن، یک رویداد بسیار مهمی بود که متغیرهای سیاسی منطقه خاورمیانه را دگرگون کرد و روابط ایران و مصر را به حالت رقابت و رویارویی درآورد این پیمان، زائیده جریان دو قطبی شدن جهان و قرار گرفتن این پیمان در بلوک مخالف جبهه شرق، یعنی اتحاد شوروی و متحدان آن بود. به عبارت دیگر، شاه سابق ایران تلاش داشت از طریق پیمان بغداد در برابر اتحاد شوروی بایستد، در حالی که مصری‌ها معتقد بودند دشمن

۱- Organization of the Islamic Conference

۲- جامعة الدول العربية

۳- Palestine Liberation Organization

۴- Central Treaty Organization

تغییر رویه ناصر

با وقوع جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل که به جنگ شش روزه معروف شد، نیروهای اسرائیلی به مصر حمله و شکست سنگینی به مصر وارد می‌آورند به گونه‌ای که قسمت‌هایی از خاک مصر نیز به دست اسرائیل می‌افتد. این حوادث باعث می‌شود که ناصر یک تجدیدنظر در عقاید خود انجام دهد. ناصر ناسیونالیسم عربی خود را کنار و به سیاست سازش و محافظه‌کاری روی می‌آورد و تلاش می‌کند مناطقی از دست رفته را بازپس گیرد.

با پایان جنگ شش روزه ۱۹۶۷، و شکست اعراب، یکه تازی ناصر هم به پایان رسید و فهرمان اعراب دیگر حرفی برای گفتن نداشت و این پرسش در ذهن اعراب شکل گرفت، فردی که نمی‌تواند از مرزهای خود دفاع کند چگونه می‌خواهد فلسطین را از وجود صهیونیست‌ها پاک کند؟ با این همه، ناصر با همه اشتباه‌ها و شکست‌هایش به مصر و اعراب غروری را بخشید که در نظرش معیار ملت مستقل عرب به شمار می‌آمد. حتی دشمن قدیمی او، بن‌گوریون به دنبال شکست ناصر در جنگ شش روزه گفت: «برای ناصر احترام فوق‌العاده‌ای قائلم. او میهن‌پرستی است که می‌خواهد خدمتی برای مصر انجام دهد.» (ناتینگ، ۱۳۵۳: ۴۸۱). ناصر پس از شکست در جنگ شش روزه رویه خود را تغییر و میانه رو شد. او به چیز دیگری جز پس‌گیری خاک خود و برقراری امنیت در مرزهایش فکر نمی‌کرد. وی در آذر ۱۳۴۶ با پذیرش قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل نشان داد که میانه‌رو شده است. سوریه، عراق و الجزایر او را به محافظه‌کاری متهم کردند. ناصر به این نتیجه رسید که زمان برقراری روابط با ایران فرا رسیده است. بنابراین در ۷ شهریور ۱۳۴۹، بین دو کشور روابط

اصلی آنها اسرائیل است و تمام دسته بندی‌های کشورهای مسلمان باید در برابر آن قرار گیرد. تحلیل مصری‌ها این بود که پیمان بغداد برای انحراف مبارزات اعراب و مسلمانان علیه اسرائیل پا به عرصه وجود گذاشته است و به همین دلیل، اختلاف دیدگاه آنها با شاه ایران به تنفر از وی مبدل شد. از نظر دیپلماسی نیز مصری‌ها استدلال می‌کردند که ایران با ورود به این پیمان، بی‌طرفی خود را که نشأت گرفته از سیاست موازنه منفی اتخاذ شده بعد از دوره مصدق بود، نقض کرده است.

در اردیبهشت ۱۳۴۳، نیکیتا خروشچف، دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی به قاهره سفر کرد و ناصر، لیندون جانسون را رئیس‌جمهور طرفدار اسرائیل خطاب کرد و بدین طریق به شوروی گرایش یافت. هنگامی که برژنف در ۱۵ اکتبر ۲۳/۱۹۶۴ مهر ۱۳۴۳، به قدرت رسید مصر به نحوی آشکارتر به شوروی گرایش یافت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۳۸۲). از دیگر عواملی که باعث نزدیکی مصر به شوروی شد، حوادث بعد از ملی شدن کانال سوئز در ۱۹۵۶ بود که شوروی دست به حمایت از مصر زد و صدور نفت به اسرائیل را متوقف نمود (همان: ۲۴۵). در ۱۹۵۵، موافقتنامه‌ای بین مصر و شوروی برای خرید تسلیحات شکل گرفت که به موجب آن مصر مبلغ هشتاد میلیون دلار اسلحه، از جمله هواپیماهای جنگنده میگ، بمب افکن‌های الیوشین، تانک‌های استالین و تجهیزات دیگر را از شوروی دریافت می‌داشت و بهای آن را با پنبه مصری می‌پرداخت (ناتینگ، ۱۳۵۳: ۱۰۷). در سپتامبر ۱۹۵۵ ناصر ۲۰۰ میلیون دلار تسلیحات ساخته شده چکسلواکی را از طریق شوروی خرید که این امر غرب را از بابت اینکه این سلاح‌ها را علیه اسرائیل استفاده کند ترساند (تورتون، ۲۰۰۹).

دیپلماتیک برقرار شد (چوبین و زابین، ۱۹۷۴: ۱۴).
 یک ماه بعد از برقراری روابط دیپلماتیک مصر و ایران در ۶ مهر ۱۳۴۹، جمال عبدالناصر دیده از جهان فرو بست. این رویداد باعث اظهار تاسف ایران شد و دولت ایران سه روز عزای عمومی اعلام کرد و هیئت عالی رتبه‌ای رابه ریاست هویدا، نخست وزیر وقت ایران را به قاهره فرستاد (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۱۰۱).
 مقامات اسرائیل از بهبود روابط ایران و اسرائیل دچار نگرانی شدند، ولی شاه اسرائیلی‌ها را مطمئن ساخت که نگران نزدیکی ایران و مصر نباشند و این امر هیچ‌گونه تغییری در سیاست ایران نسبت به اسرائیل نخواهد داد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۳۹۳).

مساله شناسایی اسرائیل توسط ایران

اولین مساله‌ای که برای ایران در ارتباط با رژیم تازه تاسیس اسرائیل مطرح شد، مساله شناسایی آن بود. این امر اهمیت فراوانی برای ایران داشت. ایران در منطقه‌ای قرار گرفته بود که اکثریت آن را اعراب تشکیل می‌دادند. از سویی دیگر ایران ملاحظاتی را نیز در این خصوص مدنظر داشت، از جمله اینکه این شناسایی می‌توانست حمایت غرب از ایران را به ارمغان آورد. ولی شاه خود را در معرض دو نیروی مخالف شناسایی می‌دید؛ یکی نیروی داخلی بود که به رهبری مذهبیونی چون کاشانی مخالف اسرائیل بودند و دیگری اعراب که مخالفت خود را با شکل‌دهی به جنگ ۱۹۴۸ علیه اسرائیل نشان داده بودند. بنابراین شاه در این امر با احتیاط به تصمیم‌گیری پرداخت.

در مورد شناسایی اسرائیل توسط ایران، جلال آل احمد اینگونه می‌نویسد: «ایران از معدود کشورهای

مسلمانی بود که با اسرائیل روابط دیپلماتیک برقرار کرد و طبیعی است که این امر باعث خرسندی خاطر حکومت اسرائیل شد... برای اسرائیل که در یک منطقه مسلمان‌نشین از جهان، به کلی تک افتاده بود چه چیزی طبیعی‌تر از اینکه دست دراز تنها کشور منطقه را که به سمتش دراز شده بود با شادی بسیار بفشرد. اما پشت این ظاهر طبیعی و در متن روابط پیچیده سیاست خارجی این دوستی به ظاهر بی‌شائبه، پر از رمز و راز بود» (آل احمد، ۱۳۷۴: ۱۰۴).

در طول سفر شاه در سال ۱۹۴۲ به آمریکا موضوع شناسایی اسرائیل مورد بحث قرار گرفت. شناسایی اسرائیل از سوی ترکیه در سپتامبر ۱۹۴۲ این مساله را برای ایران جذاب‌تر نموده بود. در کنار آن شاهد یک طرح عجیب از سوی اسرائیل بودیم به این صورت که با پرداخت مبالغ قابل توجهی پول به اشخاص علاقه‌مند به شناسایی، به تسریع این شناسایی کمک می‌کردند (مناشری و پارسی، ۲۰۰۷).

با تاسیس دولت اسرائیل در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۷، و پس از حادثه تیر اندازی به محمدرضا شاه پهلوی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که به تقویت دربار منجر شد، بخشی از جناح‌های دولتی به تأیید رژیم اسرائیل اظهار تمایل کردند و از نظر فرهنگی نیز گفته شد که یهود دشمن تاریخی ایران نیست، بلکه به عکس دشمن اصلی ایران اعراب هستند که پس از حمله به ایران، ایرانیان را عجم خواندند و از هیچ ستمی به ایران ابا نکردند. دولت اسرائیل با استناد به سیاست کوروش کبیر درباره یهود، طی نامه‌ای به محمد رضا شاه پهلوی از نظام شاهنشاهی ایران، خواستار رسمیت یافتن روابط ایران و اسرائیل (یعنی شناسایی دژوراسرائیل) شد (امین، ۱۳۸۳: ۷۰-۶۸). موشه شرتوک، وزیر خارجه اسرائیل

زده شده است، بخشی از آن در حدود دوازده هزار دلار- به عنوان قسط نخست- به شخص محمد ساعد مراغه‌ای پرداخت شده است (شوکران، ۱۳۶۹: ۹۳). با قدرت یابی مصدق در ایران که تاکید فراوانی بر ملی‌گرایی داشت و همگام با مذهب‌یون علیه غرب سیاست موازنه منفی را مطرح کرده بود، شناسایی اسرائیل بازپس گرفته شد.

تلاش اسرائیل برای عادی سازی روابط با ایران با قدرت بیشتری در دوران مصدق دنبال شد. اما با وجود این به علت حضور نیروهای ملی مذهبی در داخل مجلس ایران که طرفدار دولت‌های عربی بودند، دولت مصدق هیچگاه روابط خود را با اسرائیل ارتقا نداد (آبادی، ۲۰۱۰). در اوایل حکومت دکتر مصدق ایران کنسولگری‌هایش را در بیت المقدس منحل می‌کند و روابط ایران و اسرائیل تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به حالت تعویق در می‌آید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۱۵۶). با موفقیت کودتای ۲۸ مرداد شاه قدرت را به طور مطلق به دست می‌گیرد و گرایش بیشتری به همکاری با اسرائیل پیدا می‌کند. در بهمن ۱۳۳۵/ژانویه ۱۹۵۷، ایران بدون شناسایی دوزور اسرائیل، دکتر زوی دوریل (رئیس آژانس یهود) را به عنوان نماینده اسرائیل در ایران پذیرفت (امین، ۱۳۸۳: ۷۰). در سال ۱۳۳۹ شاه برخلاف توصیه اقبال، تصمیم به شناسایی کامل اسرائیل می‌گیرد. و طی مصاحبه‌ای اعلام می‌کند که این شناسایی سابقاً صورت گرفته و امر تازه‌ای نیست (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۲۸۸). پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، پایانی بر روابط ایران با اسرائیل بود.

ناصر و تهدیدات علیه ایران و اسرائیل

چنانچه ذکر شد دول غربی حامیان اسرائیل در

طی تلگرامی به نام دولت موقت اسرائیل خطاب به وزیر امور خارجه ایران ضمن اعلام استقرار یک دولت یهود مستقل در فلسطین، با یادآوری خاطره تاریخی نجات قوم یهود توسط کوروش، از رژیم شاه تقاضا می‌کند که با شناسایی اسرائیل و ایجاد رابطه دوستی با آن کشور، بزرگ‌منشی دوران کوروش بزرگ را تکرار نماید (نورالدین کیا، ۱۳۷۷: ۹).

تا قبل از شناسایی اسرائیل توسط ایران، اعراب ایران را تشویق به همکاری با خودشان می‌کردند. اما در اسفند ۱۳۲۸ زمانی که محمد ساعد مراغه‌ای، نخست وزیر وقت ایران، اسرائیل را به صورت دو فاکتو به رسمیت شناخت و در بیت المقدس سرکنسولگری گشود به یکباره مناسبات ایران با جهان عرب تیره شد. دولت ساعد مراغه‌ای طی اعلامیه‌ای به مناسبت شناسایی اسرائیل، اعلام کرد: «دولت ایران به منظور حفظ منافع خود در فلسطین، عباس صیقل را به عنوان نماینده خود به فلسطین اعزام می‌کند.» و برای رسمی کردن این شناسایی، انتظام نماینده دائمی ایران در سازمان ملل به اطلاع نماینده دولت اسرائیل رساند که ایران دولت اسرائیل را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخته است (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۱۵۶-۱۵۳).

در شناسایی اسرائیل این عقیده وجود دارد که این عمل با پرداخت رشوه به مقامات ایرانی همراه بوده است. به گونه‌ای که بنا به گزارش دکتر قاسم غنی، طی نامه‌ای به محمد علی جمالزاده خاطر نشان می‌کند که نصرالله انتظام نماینده دائمی ایران در سازمان ملل با گرفتن رشوه از یهودیان آمریکا به شناسایی حتی دوزور اسرائیل اظهار علاقه کرده بود (امین، ۱۳۸۳: ۶۹). بنا به گزارشی کل رشوه‌ای که به مقامات ایرانی پرداخت می‌شد در حدود چهارصد هزار دلار تخمین

دخالت‌های منطقه‌ای او و تحریک اعراب بود که این امر با منافع ایران در منطقه هماهنگ نبود.

از دیگر وقایعی که مصر تحت رهبری جمال عبدالناصر، در آن نقش فعال داشته و موجب نگرانی شدید بین دو رژیم پهلوی و اسرائیل شد تشکیل سازمان آزادی بخش فلسطین بود. در ۱۳۴۳، در نخستین اجلاس سران عرب در مصر تصمیم گرفته شد که سازمان آزادی بخش فلسطین تحت رهبری احمد شقیری، در بیت المقدس تاسیس شود. دیری نگذشت که سازمان مزبور مخالفان رژیم شاهنشاهی را در اردوگاه‌های آموزشی خود پذیرفت و به آنان تعلیمات نظامی و چریکی داد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۳۸۴-۳۸۳). یکی از مهمترین چهره‌هایی که در این سازمان آموزش‌های چریکی می‌دید دکتر مصطفی چمران بود (امین، ۱۳۸۳: ۷۱). در سال ۱۳۴۱، حوادثی در منطقه رخداد که توجه ایران و اسرائیل را به خود جلب کرد. در ۸ فوریه ۱۹۶۳ / ۱۹ / بهمن ۱۳۴۱، عبدالسلام عارف کودتایی را علیه عبدالکریم قاسم در عراق انجام داد، یک ماه بعد در ۸ مارس / ۱۷ اسفند، نیز یک گروه بعثی حکومت را در سوریه به دست گرفتند. در پی این وقایع مذاکراتی بین مصر، سوریه و عراق برای ایجاد یک اتحادیه فدرال شکل گرفت. قرارداد مربوط به اتحادیه در ۲۸ فروردین ۱۳۴۲، در قاهره به امضا رسید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۳۸۱-۳۸۰). این امر موجب نگرانی شدید ایران و اسرائیل شد و زمینه‌های همکاری طرفین را مساعد کرد. همچنین ناصر با همکاری سوریه و با تشکیل جمهوری عربی متحده منافع ایران و اسرائیل در منطقه را تهدید می‌کند. چنانچه قبلاً ذکر شد جمهوری متحده عربی به شوروی گرایش داشت، که این امر

منطقه بودند و در اصل اسرائیل با کمک آنها موجودیت یافته بود. بنابراین اسرائیل وامدار غریبان بود. ایران نیز گرایشات غرب‌گرایانه داشت مخصوصاً اینکه شاه با کمک آمریکا و انگلستان کودتای سال ۱۳۳۲ را علیه مصدق انجام و به تخت قدرت بازگشته بود. اما جمال عبدالناصر برخلاف این دو منشی چپ‌گرایانه داشت و متمایل به سیاست‌های شوروی بود.

با شکل‌گیری انقلاب مصر در جولای ۱۹۵۲ ایران و اسرائیل رژیم جدید مصر به رهبری ناصر را به عنوان دشمن مشترک شناسایی کردند. ناصر گرایش‌های چپ‌گرایانه و نزدیک با شوروی داشت؛ در حالی که ایران با تاکید بر ناسیونالیسم مثبت گرایشات غرب‌گرایانه داشت (مناشری و پارسی، ۲۰۰۷). با توجه به جنگ سرد آمریکا نگران نفوذ شوروی به خاورمیانه بود و پیمان بغداد نیز در حقیقت در راستای سیاست سد نفوذ شوروی در منطقه شکل گرفته بود. ایران با پیوستن به این پیمان عملاً سیاست بی‌طرفی خود را کنار گذاشته و منش غرب‌گرایانه خود را اثبات نمود. از دیگر اعضای تشکیل دهنده این پیمان اسرائیل بود. اما در مقابل ناصر با سیاست‌های غرب در منطقه مخالفت و از پیمان بغداد انتقاد می‌کند. ناصر در انتقاد از پیمان بغداد عقیده داشت که نه تنها، آمریکا و انگلیس که متحدین ترکیه در پیمان ناتو هستند، نخواهند گذاشت که این کشور از اعراب در برابر اسرائیل حمایت کند، بلکه احتمال بسیار دارد که اعراب از طریق این پیمان در دام اتحادیه‌ای با اسرائیل بیافتند، که جز آفریده سیاست آمریکا و انگلیس چیز دیگری نیست (ناتینگ، ۱۳۵۳: ۸۷). از دیگر تهدیداتی که ناصر برای ایران و اسرائیل فراهم آورده بود،

خطر نفوذ کمونیسم در منطقه را در پی داشت.

علائق مشترک برای همکاری ایران و اسرائیل

از علائق مشترک که زمینه ساز روابط ایران و اسرائیل شد این بود که هر دو طرف رویکردهای غرب‌گرایانه داشتند. از طرفی ناسیونالیسم عربی مطرح شده توسط ناصر باب مزاج آنها نبود که این امر باعث ایجاد تنفر از شخصیت ناصر در میان آنها شده بود. محمدرضا شاه که رویکردی غرب‌گرایانه داشت و به نوعی مهره دست نشانده آمریکایی‌ها بود در ضدیت با اسلام بر ناسیونالیسم ایرانی تکیه داشت. از این رو، روابط ایران و اسرائیل در حالی رو به بهبود می‌نهاد که روابط ایران و مصر به تیرگی می‌گرایید. هویدا در خاطرات خود بیزاری شاه از جمال عبدالناصر را چنین توصیف می‌کند: «البته شاه از جمال عبدالناصر واقعاً بیزار بود و اگر کسی در مقابلش نام عبدالناصر را می‌آورد، بلافاصله حالت عصبی پیدا می‌کرد، چراکه وی در نطق‌هایش به شاه حمله می‌کرد» (پندار، ۱۳۸۸: ۳۳۸).

شاه بر خلاف ناصر که متمایل به شرق بود، متمایل به غرب به خصوص آمریکا و در پی آن به اسرائیل شد. شاه در ملاحظات و محاسبات خود این نکته را در نظر داشت که حفظ و گسترش رابطه با اسرائیل یکی از کلیدهای اصلی تقویت رابطه با آمریکاست. او به نفوذ بسیار موثر محافل یهودی در آمریکا بویژه سیاست خارجی این کشور پی برده بود (فولر، ۱۳۷۳: ۱۴۲). مارک گازیوروسکی در مورد چگونگی گسترش رابطه ایران و اسرائیل اینگونه می‌نویسد که: «پایه اولیه این رابطه تنفیری بود که ایران و اسرائیل هر دو نسبت به کشورهای عرب به خصوص کشورهای تندرو عرب از قبیل مصر (دوران ناصر)، عراق و سوریه

حس می‌کردند. این تنفر مشترک پایه طبیعی برای همکاری در فعالیت‌های اطلاعاتی علیه کشورهای عرب فراهم کرد. به علاوه سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل بسیار ورزیده بودند، توانایی‌های عملیاتی فوق‌العاده‌ای در سراسر خاورمیانه داشتند، و می‌خواستند ایران را از خدماتی برخوردار سازند که سرویس‌های آمریکا یا دیگر کشورها نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند عرضه کنند و این، همکاری با اسرائیل را برای شاه بسیار جاذب ساخت.» (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۳-۲۱۲).

محمد رضا شاه پهلوی در تلاش برای نوسازی گرایشات غرب‌گرایانه داشت و در این راه اسرائیل را یک متحد طبیعی مشاهده می‌کرد. قدرت و پیشرفت اسرائیل و تضاد آن با جهان عرب و مخالفت با کمونیست در منطقه شاه را شیفته تقویت روابط با آن کرده بود. شاه بر این باور بود که از طریق رابطه با اسرائیل، ایران می‌تواند حمایت آمریکا را به دست آورد (مناشیری و پارسی، ۲۰۰۷). بدبینی جمال عبدالناصر نسبت به شاه، جای گرفتن دو رژیم در دو بلوک سیاسی متفاوت - شرق و غرب - اختلاف ناصر با رژیم صهیونیستی، هم‌پیمانی شاه با صهیونیست‌ها و عوامل دیگر، به دوری تدریجی تهران و قاهره انجامید. اتحاد جماهیر شوروی و سایر دولت‌های کمونیستی، به تدریج با مصر متحد شدند. در مقابل آمریکا، انگلیس، اسرائیل و سایر رژیم‌های غرب‌گرا، نیز با شاه متحد شدند. تحت تأثیر این تحولات، دهه ۳۰ شمسی، دهه روابط تیره ایران و مصر بود.

شاه کودتای یمن را تهدیدی نسبت به امنیت خلیج فارس قلمداد کرد و برای امام بدر کمک نظامی فرستاد. به دنبال زمین لرزه‌ای در شهریور ۱۳۴۱، در بوئین زهرا، موشه دایان وزیر کشاورزی اسرائیل برای

عرب را فراهم آورد. بن‌گورین بر این باور بود که اسرائیل با برقراری پیوندهای دوستی با ایران، اتیوپی و ترکیه می‌تواند چهره خاورمیانه را دگرگون کند. رژیم صهیونیستی برای خروج از انزوا خواستار رسمیت یافتن روابط ایران و اسرائیل (شناسایی دوزور) بود (دهقانی، ۱۳۹۰: ۵۷). اسرائیل یک کشور تنها برای یهودیان در میان دریایی از کشورهای متخاصم عرب بود که برخی از آنها روابط نزدیکی با شوروی داشتند. از آنجا که شکستن دایره دشمنی اعراب برای اسرائیل غیرممکن به نظر می‌رسید اسرائیل به دنبال اتحاد با کشورهای غیرعرب منطقه بود و ایران یکی از چشم اندازهای طرح میثاق حاشیه‌ای بود. اسرائیل در طرح میثاق حاشیه‌ای به فکر برقراری رابطه با کشورهای پیرامون اعراب و همچنین با اقلیت‌های غیرعرب مانند کردها و مسیحیان لبنان بود (پارسی، ۲۰۰۷: ۲۱ و ۲۲). از سوی دیگر تشکیل جمهوری عربی متحده توسط ناصر زمینه دیگری برای نزدیکی ایران و اسرائیل به هم شد. با نزدیکی مصر و سوریه در قالب جمهوری متحده عربی، به اتحاد جماهیر شوروی، شاه متوجه همکاری با اسرائیل شد. پیروزی برق آسای اسرائیل در جنگ اکتبر ۱۹۵۶، که به جنگ سوئز مشهور شد، این کار را برای شاه تسهیل کرد. در ۱۹۵۷ سپهد تیمور بختیار، نخستین رئیس ساواک، در جریان سفر به پاریس و ملاقات با یعقوب تسور، سفیر اسرائیل در فرانسه از پیروزی‌های اسرائیل در جنگ با مصر ستایش می‌کند و نگرانی خود را از اقدامات ناصر در بی‌ثبات کردن خاورمیانه بیان می‌کند و به نام شاه، پیشنهاد همکاری مبادلات اطلاعات در امور امنیتی را به اسرائیل ابراز می‌کند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۲۸۵-۲۸۴). در ۱۲ خرداد ۱۳۴۵، لوی اشکول، نخست وزیر

بازدید از مناطق زلزله زده و اهدای کمک اسرائیل به ایران به صورت آشکار به ایران آمد و در دیدارهایی که با همتای ایرانی خود حسن ارسنجانی، و شاه ایران داشت اظهار نمود که رویدادهای جزیره العرب مراقبت و همکاری ایران و اسرائیل را ایجاب می‌کند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۳۷۹). همچنین توان نظامی اسرائیل ایران را مجذوب خود ساخته بود و این عاملی دیگر در گرایش ایران به برقراری رابطه با اسرائیل بود. توانایی‌های یک ارتش نوپا و شکست پی در پی اعراب باعث شد که شاه روز به روز نسبت به سازمان نظامی اسرائیل شیفته تر شود. شاه که اصلی‌ترین پایه رژیم خود را ارتش می‌دانست، نمی‌توانست از تکنولوژی‌های نظامی برتر اسرائیل چشم‌پوشی کند. از لحاظ امنیتی نیز شاه علاقه زیادی به سازمان امنیتی اسرائیل داشت، به باور شاه سازمانی که توانسته بود از عهده تامین امنیت یک محاصره توسط دول عربی به خوبی برآید، در کارایی آن نباید تردید کرد (فولر، ۱۳۷۳: ۱۴۲). از دیگر زمینه‌های ایجاد رابطه ایران و اسرائیل، مطرح شدن طرحی به نام میثاق حاشیه‌ای از سوی بن‌گورین بود. رژیم اسرائیل از سال ۱۹۶۰ با طرح میثاق حاشیه‌ای بن‌گورین روابط اسرائیل، ایران، ترکیه و اتیوپی رو به تقویت گذاشت. ایران به عنوان موقعیت استراتژیک، وسعت و توان بالقوه اقتصادی اهمیت ویژه‌ای برای اسرائیل داشت. اگر چه دامنه دقیق همکاری‌های اقتصادی و نظامی ایران و اسرائیل معلوم نیست اما این همکاری‌ها از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ عمیق تر شد (مناشری و پارسی، ۲۰۰۷). بن‌گورین با طرح دکترین میثاق با پیرامون بسترهای لازم برای فعالیت‌های گوناگون را مبنی بر ایجاد روابط با کشورهای غیرعرب پیرامون جهان

۱۰۴). ارتشبد آریانا تاج گل بزرگی را برای نمودی فرستاد که روی نوار آن نوشته شده بود: تقدیم به نیروهای دلیر، قوی و شکست ناپذیر اسرائیل، ارتشبد فریدون جم نیز تلگرام تبریکی به اسحق رابین فرستاد. اما شاه برای آنکه در معرض نفرت ملت‌های مسلمان قرار نگیرد، در عین حفظ مناسبات پنهان خود با صهیونیست‌ها، گاه و بی‌گاه علیه اسرائیل موضع‌گیری می‌کرد. به عنوان نمونه شاه از اشغال نظامی مصر توسط اسرائیل اظهار تاسف می‌کند و کشت و کشتاری را که صورت گرفته را محکوم می‌کند و خواستار تخلیه اراضی اشغالی می‌شود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۳۸۹-۳۸۸).

زمینه‌های همکاری ایران و اسرائیل

همکاری ایران و اسرائیل در زمینه‌های گوناگونی به وقوع پیوست. این همکاری در طول زمان رو به گسترش نهاده بود. از جمله زمینه‌های همکاری طرفین می‌توان به همکاری‌های نفتی، نظامی، امنیتی-اطلاعاتی، فنی-علمی و تجاری اشاره کرد. اما همواره این ارتباطات از سوی ایران تکذیب می‌شد. شاه همواره سعی می‌کرد برای در امان ماندن از انتقادات و مخالفت‌های داخلی و خارجی این رابطه را پنهان نگاه دارد.

با بسته شدن کانال سوئز، شوروی در حمایت از اقدام ناصر، صدور نفت به اسرائیل را متوقف کرد. در این زمان نفت ایران برای اسرائیل تنها جایگزین نفت شوروی به حساب می‌رفت و برای آن جنبه حیاتی داشت. از طرف دیگر ایران هم به دلیل اینکه، ۷۳ درصد از کالاهای وارداتی و ۷۶ درصد از نفت صادراتی‌اش را از کانال سوئز عبور می‌داد، به دنبال راه‌های تازه‌ای در مواجهه با بحران کانال سوئز

وقت اسرائیل هنگام مراجعت از آفریقا به تل آویو دو ساعت در فرودگاه تهران توقف کرد و با مقامات ایرانی در مورد چگونگی همکاری مبارزه با مصر و شخص عبدالناصر به صورت سری به گفتگو پرداخت (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۹۷).

روابط محمد رضا شاه و اسرائیل اساساً از آنجا شکل گرفت که این دو کشور از سوی شوروی، مصر، عراق و سوریه به عنوان دشمن مشترک واهمه داشتند. همین مساله بهانه‌ای شد برای ایجاد همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی بین ایران و اسرائیل علیه شوروی و کشورهای رادیکال عرب به خصوص مصر که حکم دشمن مشترک ایران و اسرائیل را داشت. نمود خارجی همکاری مصر و شوروی نیز، جنگ ۱۹۵۶ در کانال سوئز و به ویژه حمایت ایشان از جمهوری خواهان یمن بود (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۶۸). اسرائیل نگرانی خود را از تاسیس این جمهوری طی نامه‌ای به شاه ایران و اتیوپی اظهار می‌کند. بن گوریون، نخست‌وزیر وقت اسرائیل در نامه خود موازنه جدید قدرت در منطقه را بررسی و جمال عبدالناصر را به عنوان خطری مهم یاد می‌کند. وی همکاری ایران و اسرائیل را مهم ارزیابی می‌کند و پیشنهاد گسترش آن را می‌دهد. این پیشنهاد مورد موافقت شاه قرار می‌گیرد و نخستین نماینده اسرائیل به نام مایر عزری وارد ایران می‌شود و یکسال بعد با موافقت شاه دفتر سیاسی ایران در سفارت سوئیس در تل آویو گشایش می‌یابد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۶: ۲۸۶).

تفر شاه از ناصر و اقدامات او را می‌توان به وضوح پس از شنیدن خبر شکست ناصر از قوای اسرائیلی در جنگ شش روزه دریافت. این خبر چنان شادی و شغفی در دل شاه پدید آورد که گویا بین اطرافیان خود سکه طلا پخش نمود (شوکراس، ۱۳۶۹:

اصلی جنگ افزارهای اسرائیل تبدیل شد (نجاری راد، ۱۳۸۱: ۳۶-۳۷).

در زمینه مسائل امنیتی نیز شاهد همکاری ساواک و موساد به رهبری سیا هستیم. رابطه امنیتی بین ایران و اسرائیل زمانی در ۱۹۶۰ یا ۱۹۶۱ آغاز شد که گروهی از ماموران اطلاعاتی اسرائیل جایگزین گروهی از سیا که پرسنل ساواک را تعلیم می‌داد، شدند. گروه اسرائیلی ظاهراً با تشویق آمریکا تا ۱۹۶۵ در ایران ماند. در همین حال ایران و اسرائیل شروع به عملیات مخفی مشترک علیه دولت‌ها و سازمان‌های تندرو عرب در سراسر خاورمیانه کردند (گازیوروسکی، ۱۳۷۳: ۲۱۳). به گونه ای که ماموران ساواک توسط اساتید سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) تحت آموزش فنون بازجویی قرار گرفتند. به نظر سیا، نقش اصلی ساواک حفظ ثبات کشور بود (دلانوآ، ۱۳۷۱: ۲۲۲).

یکی از جنبه‌های مهم همکاری‌های ساواک و موساد تبادل اطلاعاتی بود که از طریق دستبرد به اسناد سفارتخانه‌های عرب و عکاسی مخفیانه از محتوای کیف‌های دیپلماتیک به دست می‌آمد. در این رابطه، پول و زن، دو وسیله در بهره‌برداری از نقاط ضعف اعراب محسوب می‌شد. مقامات دو سرویس اطلاعاتی را که از راه‌های مختلف به دست می‌آوردند و مورد علاقه طرف مقابل نیز بود در اختیار یکدیگر قرار می‌دادند (نجاری راد، ۱۳۸۱: ۶۳-۶۴). همچنین اسرائیل سه پایگاه برون مرزی در ایران مجهز به دستگاه‌های استراق سمع الکترونیک ایجاد کرد که در سال ۱۳۳۷/۱۹۵۸ در طول مرز ایران و عراق در پایگاه‌های خوزستان، ایلام و کردستان به فعالیت مشغول بودند (فردوست، ۱۳۶۹: ۳۶۹).

می‌گشت و این امر به وسیله همکاری با اسرائیل فراهم می‌شد. در همین سال ایران و اسرائیل یک قرارداد نفتی به امضا رساندند و بن گوریون بلافاصله دستور داد تا یک لوله ۸ اینچی بین بندر ایلات و بئرشیع احداث شود. لوله مزبور در صد روز ساخته شد و در دسامبر ۱۹۵۷ شروع به کار کرد (همان: ۲۸۴). شاه همواره در دیدار با مقامات اسرائیلی نسبت به وعده‌های خود در خصوص ادامه روند معاملات نفتی وفادار بود. واردات نفت اسرائیل به تدریج از ۳۰ هزار بشکه در سال ۱۹۵۹ به حدود ۲۸۳ هزار و ۶۰۰ بشکه در روز در سال ۱۹۷۱ افزایش یافت. به احتمال زیاد بین ۸۰ تا ۹۰ درصد این واردات از جانب ایران تامین می‌شد. به عبارتی اسرائیل در سال ۱۹۵۹ بین ۲۴ تا ۲۷ هزار بشکه در روز و در سال ۱۹۷۱ بین ۸۵ تا ۹۵ هزار بشکه در روز نفت از ایران وارد کرده است (قانون، ۱۳۸۱: ۳۴۲). در سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۷ در حالی که اسرائیل به نیروهای مسلح ایران کمک می‌کرد، ایران نیز فروش نفت به اسرائیل را گسترش داد (مناشری و پارسی، ۲۰۰۷). یکی دیگر از زمینه‌های همکاری، همکاری نظامی بین ارتش‌های دو دولت بود. همکاری نظامی ایران و اسرائیل از تابستان ۱۳۳۶/۱۹۵۷، زمانی که دکترین آیزنهاور اعلام گردید آغاز شد. روابط نظامی ایران و اسرائیل در سایه حمایت آمریکا رو به گسترش بود، به طوری که به انعقاد یک رشته قرارداد تسلیحاتی و نظامی و ملاقات‌های دو جانبه در بالاترین سطح فرماندهان نظامی بین دو کشور منجر شد. به عنوان مثال در فروردین ۱۳۴۴، به دستور شاه تعداد زیادی مسلسل دستی یوزی توسط ارتشبد طوفانیان از اسرائیل خریداری شد. با گسترش این روابط ارتش ایران به یکی از استفاده‌کنندگان

برابر گسترش روابط فیما بین ایران و اسرائیل ایجاد نکند (چوبین و زابین، ۱۹۷۴: ۱۶۰)

در چنین شرایطی روابط نفتی-امنیتی اسرائیل با ایران گسترده تر می شد بدون آنکه رسمیتی در این روابط وجود داشته باشد. مقامات دو کشور که بیشتر نظامی-امنیتی بودند، کاملاً پنهانی دیدار و گفتگو می کردند و از آشکار شدن مبادلات بازرگانی و همکاری های امنیتی بشدت جلوگیری می شد. ولی در پاییز ۱۹۷۷ در مکاتبات «برن ۲» شاه با گشایش نمایندگی ایران در تل آویو موافقت کرد، مشروط بر اینکه نمایندگی به صورت دفتری در سفارت سویس باشد و به دنبال آن اسرائیل نیز در تهران سفارتخانه دایر کرد (آروی، ۱۳۷۱: ۱۷۶). با وجود برقراری رابطه، تهران از ارسال نماینده به تل آویو خودداری نمود و ترجیح داد تا از طریق سفارت سوئیس با اسرائیل رابطه داشته باشد (آبادی، ۲۰۱۰).

نتیجه گیری

با شکل گیری اسرائیل در ۱۹۴۸، که با غضب سرزمین های فلسطین یا به عرصه وجود نهاده بود، اعراب خشمگین شده و جنگ اول اعراب و اسرائیل را شکل دادند که در نهایت با شکست اعراب این جنگ به پایان رسید. در ۱۹۵۴، با قدرت گیری شخصیت فرهنگی چون جمال عبدالناصر، غرور شکست خورده اعراب در نطق های شیوای او متجلی شد. جمال عبدالناصر مصدق را الهام بخش خود در ملی گرایی می دانست و از شخصیت وابسته ای چون شاه بیزاری می جست. جمال عبدالناصر دارای روحیه ای ضد استعماری بود که با بریدن دست

ایران و اسرائیل در زمینه های تجاری نیز با هم در ارتباط بودند. در واقع ایران بازار خوبی برای کالاهای اسرائیلی به شمار می رفت. صادرات اسرائیل به ایران در سال ۱۳۴۹/۱۹۷۰، ۲۲ میلیون دلار بود که در سال ۱۳۵۱/۱۹۷۱ به ۳۳ میلیون دلار رسید و در سال ۱۳۵۳/۱۹۷۴ به ۶۳ میلیون دلار افزایش یافت. کالاهای وارده یا از طریق ترکیه که با اسرائیل مناسباتی داشت و یا از توسط کشتی های نفت کش خالی که به خلیج فارس باز می گشتند به ایران حمل می گردید (افراسیابی، ۱۳۶۷: ۴).

در طول روابط ایران و اسرائیل از ۱۳۳۲-۱۳۵۷، ایران نه تنها سعی داشت روابط خود را با اسرائیل محرمانه نگه دارد، بلکه برای سرپوش گذاشتن بر این امر در سازمان ملل متحد و سایر سازمان های بین المللی، همیشه علیه اسرائیل رای می داد و اسرائیل را محکوم می کرد. این امر به علت دو عامل مخالفان داخلی و مخالفت اعراب از رابطه ایران و اسرائیل بود. پیروزی اسرائیل در جنگ شش روزه ۱۹۶۷، بر اعراب باعث شد که شاه تا حدودی در این مورد تغییر سیاست دهد و به طور علنی از موجودیت اسرائیل دفاع کند. شاه در مصاحبه ای با روزنامه واشنگتن پست اعلام داشت: ایران با الحاق اراضی با زور مخالف است، اما اسرائیل یک واقعیت مسلم است که کشورهای عرب باید آن را قبول کنند و امنیت مرزهای آنان را تضمین کنند (نجاری راد، ۱۳۸۱: ۴۲-۴۰). شاه در برابر اعتراضات تند جهان عرب، بویژه مصر تنها به تکذیب موضوع شناسایی، تایید لفظی حقوق فلسطینی ها و گاهی به انتقاد از اقدامات اسرائیل اکتفا می نمود و سعی داشت هیچ محدودیت و مانعی در

انگلیسی‌ها از مصر به حکومت چندین هزاره پادشاهی کشور اهرام پایان داد.

ناصر با تکیه زدن برمسند ریاست جمهوری مصر، اقداماتی را در راستای برآورده کردن اهدافی که در نوجوانی به آنان می‌اندیشید انجام داد. مهمترین اهداف او را می‌توان مبارزه با استثمار غرب و زنده کردن هویت عربی دانست. ناصر با اقدامات خود تاثیرات مهمی را بر منطقه و سطح جهانی گذاشت. این اقدامات باعث نگرانی کشورهای محافظه‌کار عرب که عمدتاً طرفدار بلوک غرب بودند و همچنین باعث نگرانی رژیم‌های غیرعربی منطقه شد. به طور کلی می‌توان تاثیرات ناصر را که باعث ایجاد تهدیداتی مشترک، برای رژیم پهلوی و اسرائیل شد و زمینه‌های بهبود روابط طرفین را ایجاد کرد، را به دو دسته تقسیم کرد.

یکی از تاثیرات ناصر، گرایش‌های فکری او بود. ناصر اندیشه احیای هویت عربی را در سر می‌پروراند و این امر برای دول غیرعربی چون ایران و اسرائیل تهدید مشترکی را ایجاد می‌نمود. از طرفی ناصر اندیشه‌های ضد غربی داشت. این در حالی بود که اسرائیل و ایران حامی منافع غرب در منطقه به شمار می‌آمدند. دومین تاثیر ناصر که بستر نزدیکی روابط ایران و اسرائیل را فراهم نمود اقدامات عملی او بود. از جمله اقدامات او ملی کردن کانال سوئز، تشکیل جمهوری عربی متحده و گرایش عملی به شوروی از طریق خرید تسلیحات از آن کشور بود. همچنین دخالت‌های ناصر در منطقه و تحریک اعراب بر ضد ایران و اسرائیل زمینه‌ساز گسترش همکاری‌های طرفین بود.

در نتیجه‌گیری نهایی باید گفت که نقش جمال عبدالناصر در تقویت روابط ایران و اسرائیل، نقش مثبتی داشته است و دو طرف جمال عبدالناصر را به عنوان دشمن مشترک خود مورد شناسایی قرار دادند. با گرفتن چنین نتیجه‌ای از بحث می‌توان گفت فرضیه مطرح شده در مقدمه تحقیق به اثبات می‌رسد.

منابع

- ۱- آشوری، داریوش، (۱۳۷۶)، دانشنامه سیاسی، چاپ چهارم، تهران، مروارید.
- ۲- آل احمد، جلال، (۱۳۷۴)، سفر به ولایت عزرائیل، با مقدمه و نظارت شمس آل احمد، تهران، نشر مجید.
- ۳- آوری، پیتر، (۱۳۷۱)، تاریخ معاصر ایران از کودتای ۲۸ مرداد تا اصلاحات ارضی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی.
- ۴- افراسیابی، بهرام، (۱۳۶۷)، ایران و تاریخ، تهران، نشر علم.
- ۵- حاجی یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۸۲)، ایران و رژیم صهیونیستی از همکاری تا منازعه، تهران، نشر دانشگاه امام صادق (ع).
- ۶- علی بابایی، غلامرضا، (۱۳۶۹)، فرهنگ علوم سیاسی، جلد اول، تهران، ویس.
- ۷- درایسدل، آلسیدیر و جرالسد، ج. بلیک، (۱۳۶۹)، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دره میر حیدری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۸- دلانوا، کریستین، (۱۳۷۱)، ساواک، ترجمه عبدالحسین نیک‌شهر، چاپ اول، تهران، طرح نو.

- ۹- شوکراس، ویلیام، (۱۳۶۹)، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز.
- ۱۰- فردوست، حسین، (۱۳۶۹)، ظهور و سقوط شاه، تهران، اطلاعات.
- ۱۱- فولر، گراهام، (۱۳۷۳)، قبله عالم، ژئوپولیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.
- ۱۲- قانون، مرتضی، (۱۳۸۱)، دیپلماسی پنهان، تهران، طبرستان.
- ۱۳- گازیوروسکی، مارک، (۱۳۷۱)، سیاست خارجی آمریکا و شاه، بنای دولتی دست نشانده در ایران، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، مرکز.
- ۱۴- موسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی-علمی ندا، (۱۳۸۹)، هولوکاست و تجدید نظرطلبان، تهران: نشر نداء زیتون.
- ۱۵- میرلوحی، سیدهاشم، (۱۳۹۰)، یوسرائیل و صهیوناکراسی (ایالات متحده اسرائیل و سلطه صهیونیسم بر مردم)، قم: نشر معارف.
- ۱۶- ناتینگ، آنتونی، (۱۳۵۳)، ناصر، ترجمه عبدالله گله داری، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر.
- ۱۷- نجاری راد، تقی، (۱۳۸۱)، همکاری ساواک و موساد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۸- نورالدین کیا، فضل الله، (۱۳۷۷)، خاطرات خدمت در فلسطین، تهران، نشر آبی.
- ۱۹- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۸۶)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۰۰-۱۳۵۷، چاپ هفتم، تهران، پیکان.
- ۲۰- امین، سید حسن، (اردیبهشت ۱۳۸۳) «روابط ایران و اسرائیل»، ماهنامه حافظ، شماره ۲، صص ۶۸-۷۳
- ۲۱- پندار، محمد حسین، (تابستان ۱۳۸۸)، «روابط سیاسی ایران و مصر از سلطنت پهلوی تا کنون (با نگاهی به مسئله فلسطین و اسرائیل)»، فصلنامه خرداد، دوره سوم، سال ششم، شماره ۲۰، صص ۳۶۰-۳۲۵.
- ۲۲- دهقانی، حمیدرضا، (بهار ۱۳۹۰)، «بررسی روابط ایران و فلسطین، از پیدایش فلسطین تا اشغال کامل»، فصلنامه مطالعات منطقه ای، سال دوازدهم، شماره دوم، صص ۶۵-۳۷.
- ۲۳- گل محمدی، احمد، (بهار و تابستان ۱۳۸۱)، «روابط ایران و اسرائیل به روایت اسناد نخست وزیری (۵۷-۱۳۲۷)»، فصلنامه پژوهش حقوق، سال چهارم، شماره ۶، صص ۱۰۸-۷۹.
- منابع انگلیسی:
- ۲۴- Abadi, Jacob, (۲۰۱۰), Iran and Israel, A Chronology, available at: <http://www.mohammadmossadegh.com/news/israel-iran-relations>
- ۲۵- Chubin, Shahram and SepehrZabin, (۱۹۷۴), The Foreign Relation of Iran, London, University of California Press.
- ۲۶- Isseroff, Ami, (۲۰۰۹), Israel and the Palestinians: History since Oslo, available at: <http://www.mideastweb.org/briefhistory.htm>
- ۲۷- Menashri, David, and, Trita ,Parsi,(۲۰۰۷) , available at :
- ۲۸- <http://www.iranicaonline.org/articles/israel-i-relations-with-iran> Originally Published: December ۱۵, ۲۰۰۷ Last Updated: December ۱۵, ۲۰۰۷
- ۲۹- parsi,trita, (۲۰۰۷), Treacherous alliance the secret dealings of Israel, Iran, and the United

Wars ۱۹۴۸-۱۹۷۳, available at: states, United States of America: Yale University Press / New Haven and London.
<http://www.nmhtthornton.com/mehistorydatabase/arabisraeli wars.php> ۳۰- Thornton, Ted, (۲۰۰۹), The Arab-Israeli

